

شهادت در راه حرم

هم‌زمان با روز بزرگداشت شهدای مدافع حرم، یادى کردیم از سردار حسین همدانى فرمانده‌اى که در غربت شام به شهادت رسید

جنگ ناتمام
«سردار حسین همدانى» سال ۱۳۲۹در آبادان به دنیا آمد. پدرش کارگر ساده پالایشگاه بود. سه ساله بود که پدر رفت و خانواده، دوباره به همدان برگشت. او از همان کودکی طعم کارهای سخت را چشید. روزها در عطاری و کارگاه نجاری شاگردی می‌کرد و شب‌ها درس می‌خواند. در روزهای جوانی، با بالا آمدن موج انقلاب، وارد مبارزات سیاسی شد. بعد هم که جنگ شروع شد، مثل خیلی از جوان‌های آن نسل، سر از جبهه درآورد. از کردستان و سرپل ذهاب شروع کرد تا به

تشکیل تیپ ۲۷ محمد رسول ا...^(ص) در کنار کسانی مثل متوسلیان و همت رسید و بعدها هم فرماندهی لشکر انصارالحسین^(ع) همدان را بر عهده گرفت. وقتی جنگ در سال ۱۳۶۷تمام شد، خیلی‌ها به زندگی شهری و روزمرگی برگشتند، اما برای شغلی مثل شغل او یا شاید برای شخصیتی که داشت، جنگ هیچ وقت تمام نشد. سال ۱۳۹۰که بحران سوریه بالاگرفت، وارد شصت‌سالگی شده بود. سنی که خیلی‌ها در آن تقاضای بازنشستگی می‌دهند و وقتشان را با کارهای روزمره پر می‌کنند اما او به سوریه رفت. باتمام خستگی‌های چهل سال کار نظامی، دوباره خودش را وسط یک معرکه پیچیده و مبهم قرار داد. سوریه در آن سال‌ها، تکه‌ای از جهنم روی زمین بود. باروی کارآمدن داعش، شام از مهد تاریخ به مسلخ انسانیت بدل شد. روزگاری که شهرهای کهن در دود و باروت می‌سوختند و قساوت، مرزهای خیال و تصور را هر روز جابه‌جا می‌کرد. گردن‌زدن‌های دسته‌جمعی، برنده‌سازی خشونت در ویدئوهای باکیفیت، بازارهای بردگی جنسی زنانی که تنها جرمشان آیینشان بود و ویران کردن میراث چند هزار ساله... کا بوسی روزمره شده بود. داعش نه فقط جغرافیای عراق و سوریه که امنیت روانی جهان را نشانه رفته بود. در آن آشفته‌بازار ترور و وحشت، حضور در آن جغرافیادفاع از یک فرقه یا مرز جغرافیایی نبود،



شهید همدانی در محضر رهبر شهید انقلاب



آخرین سفر اربعین شهید همدانی



شهید همدانی و شهید صیاد شیرازی در ایام دفاع مقدس



شهید همدانی در کنار شهید حاج قاسم سلیمانی

روز واقعه

عطر نان شیرمال یک موکب خانگی

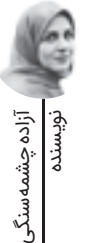
علی‌الطوع تا ساعتی بعد از غروب، همه جمع می‌شدیم و پایه‌پای هم، آن بالابر تازه نفس هم نذری‌های جورواجور را جابه‌جا می‌کرد. آن سال هیچ‌کدام نمی‌دانستیم این ابتدای یک آیین هرساله است. جوری که سال‌هایکی پس از دیگری آمد و رفت و بساط نذری‌ها بزرگ و بزرگ‌تر شد.

حالا دو سه سالی می‌شود آن خانه، بعد از رفتن مادر بزرگ، از زانی مستأجر تازه‌اش شده. آسانسور پیر و فرسوده، توی آن روزهای آخر صفر، یک گوشه افتاده و تکان نمی‌خورد. ما اما به طرز غریبی، رسم هرساله موکب کوچک خانوادگی مان را زنده نگه داشته‌ایم. حیاط یک دفتر اداری توی کوچه روبه‌روی خانه بابابزرگ را برای سه روز اشغال می‌کنیم و غروب شام غریبان امام رضا^(ع) همه چیز را

هنوز چاله آسانسور خانه پدر بزرگ باز بود که آن تصادف لعنتی عین صاعقه

خورد وسط خاندان ما. چاله آسانسوری که بابابزرگ اصرار داشت برای مادر بزرگ به خانه قدیمی‌شان اضافه کنند. اعتقاد داشت خودش

حسابی روی پاست و نیازی به این بالابرها ندارد و هنوز نفکشت یاری می‌کند یک طبقه ساختمان را بالا بیاورد. بابابزرگ فکرش را هم نمی‌کرد چند روز قبل از نصب کابین بالابر، با یک تصادف ساده و سطحی کارش به ای‌سی یوو اغما بکشد. سه ماه بعد، بابابزرگ دیگر از کما بیرون نیامد. تا موعد سالگرد بابابزرگ ما بارها سیدهای میوه و دبیس‌های حلوا و بستنه‌های کبک و آمیوه را با آن بالابر جابه‌جا کردیم. اما توی اولین ماه صفر بعد از او، همه چیز تغییر



آناهید، همیشه سنی

کار رسانه همیشه حساس است. اما امروز نه فقط حساس‌تر که بسیار حساس‌تر است. رسانه نگاران در «حساس‌ترین برهه کنونی» هستند که می‌توانند در عمر حرفه‌ای یک خبرنگار روی دهد. راستی هم از جنگ چه چیز حساس‌تری می‌توان یافت

که ورق‌های تقویم را هزار پاره می‌کنند؟ این سخت‌ترین دوران کاری رسانه و رسانه‌نگار است. هم باید اطلاع‌رسانی‌کند و هم مراقبت کند که این اطلاع‌رسانی، به آشوب در ذهن مردم نیبجامد. آن «کج‌دار و مریز» که به ضرب‌المثل می‌گویند را چند برابر باید ضرب داد تا بشود سختی کار خبرنگار را در وضعیت امروز فهمید. جنگ است و سخت‌ترین روزها، اما از دل این سختی‌های متراکم باید دنبال آسانی بگردیم این‌هم منطق قرآنی دارد در «شکوه ایمان افزای» آن هم العسر یسر» بر همین اساس ما باید به «تولید امید»



روزنامه نگار، زکریا

رسانه، مدیریت اذهان و راهنمایی مسئولان

در دل بحران بپردازیم. از خاکستر فاجعه، خشت آرامش بسازیم. در بمباران تحریف، از حقیقت پاسداری کنیم. ما خوب می‌دانیم که دشمن پیش از آنکه به انفجار بمب‌هایش در زمین امید داشته باشد به تصاحب ذهن مخاطب، آرزوها و برنامه‌هایش را گره زده است. بر همین اساس می‌بینیم با بهره‌گیری از ترفند‌های رسانه‌ای و شگرد‌های سینمایی و به مدد هوش مصنوعی، شکست‌های خود را هم به عنوان پیروزی فاکتور می‌کنند؛ ما با امانت‌انگاری ذهن مخاطب باید از آن مراقبت کنیم. رسانه ما هم باید این فاکتور را باطل کند و هم پیروزی‌های واقعی ایران را بیان کند. حتی آن‌هایی‌را که دشمن شکست‌نمایی کرده است. رسانه و رسانه‌نگار ما با درک درست و مؤمنانه شرایط جنگی، از زندگی مردم هم نباید غافل شود که جلوی غفلت مسئولان را هم باید بگیرد. باید ذهن متولیان امر و مردم را چون آرشیمیو دسته‌بندی شده و منظم با فایل‌های مختلف، تنظیم‌کند که پرداختن به هر کدام سبب غفلت از دیگری نشود. ما باید

اولویت بندی‌ها را رسمیت دهیم. اما نباید بگذاریم غفلت از دیگر شاخصه‌های زندگی که در عین حال شاخصه‌های قدرت ملی نیز هستند، به رسمی برای مسئولان تبدیل شود. هر چیز در جای خود باید دیده شود. حکمرانی مقتدر و مومن، اقتضایی چنین دارد. با همان حساسیتی که باید لانتچر فعال، پدافند اکتیو و خشاب‌رزمنده پُر باشد، قفسه مغازه‌ها باید متراکم، بمب‌های بنزین پُر، داروخانه‌ها با حداکثر ظرفیت فعال باشند، رسانه باید کمک‌کند تا کاشت‌اترس که از سوی دشمن هدف‌گذاری شده است، به تولید محصول ناآرامی نیبجامد. بلکه این کاشت را مجدد شخم بزند و در آن بذر امید و آرامش بکارد تا به پرداخت قدرت ملی نیبجامد. کار رسانه سخت است اما ما هم چون مردان میدان، مرد روزهای سخت هستیم. سخت‌ترین روزها را هم برای دشمن رقم خواهیم زد، با بسیج آگاهانه افکار عمومی و تبدیل آن به قدرت ملی. ما داریم به رزمندگان میدان، جنگ تحمیلی نابرابر را

روزنامه فرهنگی-اجتماعی-اطلاع‌رسانی صاحب امتیاز

سال هفدهم ۱۸مرداد۱۴۰۵ ۲۵صفر۱۴۰۸ شماره۴۸۸

مدیرمسئول سید مرتضی موسوی‌مهر سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵

تمایر: ۰۵۱-۳۸۴ ۹۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴ ۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

اشنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سیاست شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اوقات شرعی مشهد

● **اذان ظهر** ۱۱:۳۷:۰۴ ● **غروب آفتاب** ۱۸:۲۹:۱۹ ● **اذان مغرب** ۱۸:۴۸:۵۵
● **نیمه شب شرعی** ۲۲:۴۹:۳۵ ● **اذان صبح فردا** ۰۳:۰۹:۵۱ ● **طلوع آفتاب فردا** ۰۴:۴۴:۵۰

چهارروز

روزنامه نگاری با اطلاعات

یادی از «ابوالقاسم قاسم زاده» روزنامه نگار پیشکسوت که به تازگی از دنیا رفت

کسی که جنگ را نه از پشت صفحه تلویزیون، که از نزدیک چشیده باشد، بعدها وقتی درباره منطقه قلم می‌زند، جنس واژه‌هایش فرق می‌کند. قاسم زاده همین بود. خاورمیانه، فلسطین، عراق و مناسبات قدرت‌های بزرگ را با نگاهی می‌دید که از دل تجربه آمده بود. او سال‌ها در روزنامه اطلاعات، کنار چهره‌هایی مثل سید محمود داعی و جلال رفیع کار کرد، نسلی که تحریریه برایشان خانه دوم بود. جایی بود که در آن پیر می‌شدند. خودش زمانی درباره سه دهه دوستی‌اش با جلال رفیع گفته بود که سنت اطلاعات بر پایه معرفت است. او دغدغه صفش را داشت. در جلسات صنفی، از روشن نبودن تعریف روزنامه نگاری می‌گفت و روی آموزش و پیوند روزنامه با دانشگاه دست می‌گذاشت. او پیونددهنده دو عصر بود. کسی که روزنامه را از عصر سرب و حروف چینی‌دستی تاروکار شبکه‌های اجتماعی و خبرهای ثانیه‌ای همراهی کرده بود.

استمرار، راز ماندگاری

مواضع سیاسی‌اش مشخص بود. همه خوانندگان با تحلیل‌هایش هم‌داستان نبودند اما ارزش یک روزنامه نگار، لزوماً به میزان هم‌نظری دیگران با او نیست. ارزش امثال او در استمرار است. در اینکه چند دهه، بدون آنکه با پس بکشد، حوادث تلخ و شیرین کشور را با قلم تعقیب کرد. نوشته‌های او چه دوستانشان داشته باشیم و چه نه، امروز بخشی از حافظه مکتوب این سرزمین است. مرگ، نقطه پایان عجیبی برای یک نویسنده است.

کسی که عمرش را صرف نوشتن درباره این و آن کرد، خودش فشرده می‌شود در چند سطر خبر، اسم، چند عنوان و یک فعل سرد در پایان «درگذشت». او سال‌ها مشاور سید محمد خاتمی در زمان ریاست جمهوری‌اش بود و با خانواده آیت‌... موسوی اردبیلی وصلت کرده بود. درگذشت او، در آستانه روز خبرنگار، تراژدی غم‌باری برای همکارانش بود. همکارانی که روز جمعه، پیکرش را از جلوی در تحریریه روزنامه اطلاعات تا آرامگاه ابدی‌اش بدرقه کردند.

زیر سایه اخبار

زیست حرفه‌ای ابوالقاسم قاسم زاده متعلق به دورانی بود که مرز میان سیاست، انقلاب، جنگ و رسانه بسیار باریک بود. از همان سال‌های نخست انقلاب در مسئولیت‌های رسانه‌ای حاضر شد. زمانی قائم مقام صداوسیما بود و در روزهای سخت دفاع مقدس، در ستاد تبلیغات جنگ کار کرد.

جایی که خبر، بخشی از زیست حیاتی مردم در زیر آتش به شمار می‌رفت.

